بررسی

زمینه و زمانه انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر اولین انقلاب پیروز طبقه کارگر بعد از تجربه انقلاب‌های قرن نوزدهم به‌ویژه شکست خونبار اما درس‌آموز کمون پاریس بود. این انقلاب که در بحبوحه جنگ اول جهانی به وقوع پیوست، به قول لری هاسباوم آغازگر «قرن کوتاه بیستم» بود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ پیش از پایان تقویمی این قرن به انتها رسید. متفکران چپ و راست انقلاب اکتبر را بزرگ‌ترین رخداد تاریخی قرن بیستم و مشا تحولات سیاسی و اجتماعی فراوان می‌دانند. روایت‌هایی که از انقلاب اکتبر شده، بسیار متنوع است. به‌جز دشمنی تمام سرمایه‌داری که از ابتدای پیروزی انقلاب با حمله نظامی ۱۴ کشور امپریالیستی به رژیم نوپای انقلابی آغاز شد و پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد ابعاد تبلیغاتی وسیعی یافت، انتقادها به استالینیسم در بین چپ مارکسیست‌ها نیز فراوان بوده که تروتسکیسم و چپ نو دو جریان عمده این منتقدان بودند. به‌تازگی کتاب «لنین و انقلاب اکتبر» به همت نشر طلایه پرسو منتشر شده که به تحولات انقلاب روسیه و نقش رهبری لنین در آن می‌پردازد. کتاب از سه فصل تشکیل شده است: فصل اول و دوم، به قلم فارل دارا است. دارا از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۲ دبیر سیاسی حزب کارگران سوسیالیست آمریکا و یکی از رهبران اعتصابات ۱۹۳۴ بود که میناپولیس را بدل به شهری اتحادیه‌ای کرد. تنشر طلایه پرسو تاکنون یک کتاب دیگر فارل دارا را به نام «شورش تیمترها» فصلی از تاریخ اتحادیه‌ها در آمریکا» ترجمه و منتشر کرده است. دارا همچنین نویسنده کتابی دوجلدی است به نام «تداوم انقلابی: رهبری مارکسیستی در ایالات متحده» که انتشارات پات فاینبرگ منتشر کرده و بخش اول کتاب حاضر برگرفته از جلد اول آن کتاب است.

در بطن جنگ اول جهانی، دو انقلاب در روسیه تزاری رخ داد. انقلاب اول در فوریه ۱۹۱۷ با اعتصاب زنان کارگر نساجی در پایتخت روسیه، پتروگراد، شروع شد. اعتصاب علیه شرایط طاقت‌فرسایی در گرفت که رژیم تزار در جهت منافع سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ بر کارگران تحمیل کرده بود. سایر کارگران و سنده‌بردگان روسیه نیز در همبستگی با کارگران نساجی به آنان پیوستند و جنبش به‌سرعت سویه‌های سیاسی پیدا کرد و بر سربازان هم تاثیر گذاشت. در نهایت مبارزه انقلابی موفق شد امپراتوری تزاری روسیه را در پنج روز سرنگون کند. کارگران شوراها را تشکیل دادند. تشکیلاتی شورایی که تصمیماتش را به شکل دموکراتیک اتخاذ می‌کرد. شوراها به‌سرعت در سراسر روسیه شکل گرفتند و دهقانان و سربازان هم شوراهای خودشان را تشکیل دادند.

به دلایلی که دارا توضیح می‌دهد هنگامی که تزار سرنگون شد، دولتی که به وجود آمد، در خدمت طبقات صاحب‌مال بود. آن دولت خواستار ادامه جنگ بود؛ جنگی که اساسا بین دولت‌های امپریالیستی بر سر غارت کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره در گرفته بود؛ برای مثال دولت جدید همچنان در پی تسخیر شهر قسطنطنیه بود. یعنی همان آرزوی دیرینه تزارها که هنوز در صدر دستورالعمل نظامی قرار داشت. دارا تشریح می‌کند که انقلاب فوریه چگونه منجر به پیدایش قدرتی دوگانه در روسیه شد. در یک طرف قدرت رسما در دست دولت بود و در طرف مقابل قدرت شوراها قرار داشت؛ تضادی در درون انقلاب که بیانگر تضادی آشتی‌ناپذیر میان دو طبقه بنیادین متخاصم بود. بحران انقلاب فقط با استیلای یکی از دو طرف بر خاتمه‌دادن به بحران هم در کوتاه‌مدت ممکن نبود. در ادامه نویسنده توضیح می‌دهد که چگونه طلقات مالک و سرمایه‌دار روسیه یک تلاش کردند تا سوسیالیسم شوروی را پیش از ۷۰ سال زنده نگاه دارند. تردیدی نیست که در اینام احتضار اتحاد جماهیر شوروی برخی، نظیر بوریس یلتسین، به صف سوسیال‌دموکرات‌ها پیوستند. اما الیگاپی با بهایی سنگین همچنان به مقاومت در برابر هجوم بازار آزاد ادامه دادند و بعدها از آنان در دوران سرکوب خشونت‌بار پارلمان روسیه در سال ۱۹۹۳ به دست پلتسین جان خویش را از دست دادند.

دیگران از جمله برخی چپ‌ها تسلیم کلیشه‌های قدیمی شده‌اند که می‌گوید سرخ‌ها تشنگان خون هستند. تشنگانی که قدرت را برای خود قدرت می‌خواهند نه به‌عنوان وسیله‌ای برای نیل به اهداف اجتماعی واقعی. اگر این طور باشد، باید پرسید که چرا کشور به کشور این سرخ‌ها حتی به بهای کشورگشایی در جنگ دوم جنگ فقرا و مستضعفان درآمدند. نه آنکه شریک خون نعمتی شوند که بعد از پیروزی گسترده می‌شود.

چندین و چند دهه بسیاری از نویسندگان و سخنوران کمپرادور ایالات متحده خود را موظف می‌دانستند برای ایشان اعتبار چپ در این عناسک دستمزدبگیری و صندوقی مشارکت جویند. از قرار معلوم نمی‌توانستند در باب موضوعات سیاسی سخنی بگویند یا مقاله و یادداشتی بنویسند. مگر آنکه طعنه‌ای علیه کمونیست‌ها و ماماشات با کمونیست‌ها از طرف رادیو مردحمله قرار می‌گرفتند. هم در گذشته و هم حالا بسیاری در جناح چپ نتوانسته‌اند این نکته را درک کنند که هرکس به نفع محرومان جامعه برای تغییر اجتماعی مبارزه می‌کند از سوی نخبگان محافظه‌کار برچسب کمونیست می‌خورد، حالا چه کمونیست باشد چه نباشد. برای طبقه حاکم، چندان فرقی ندارد که لنین و قدرتشان را «برانداز»های کمونیست» تهدید کنند یا «لیبرال‌های آمریکایی میهن‌پرست». هر دو برایشان سرتوپه یک کرباس‌اند و تقریبا به یک نسبت دشمن به شمار می‌آیند.

منتقدان چپ، حتی وقتی هم به راست حمله می‌کنند از هیچ فرصتی فروگذار نمی‌کنند تا اعتبارنامه ضدکمونیستی خود را به رخ بکشند. از همین‌رو مارک گرین در نقد رئیس‌جمهور رونالد ریگان نوشت «وقتی [ریگان] با وضعیتی مواجه بشود که اصول محافظه‌کاری‌اش را به مبارزه بطلبد، مثل یک مارکسیست-لنینیست سرسخت، به‌جای تغییر ذهنیت دست به تغییر واقعیت می‌زند». کسانی که چنین سرسختانه این مناسک تعبدی را اجرا می‌کنند و ادعا دارند که به مبارزه با جزم‌اندیشی «چه از طرف چپ باشد چه از سوی راست» متعهدند، در عمل کاملا‌ً‌ً‌ً